

متن

message 4: by [M.H.R](#) (new)
[Jul 04, 2008 04:44AM](#)



يك مرد روحاني، روزي با خداوند مكالمه اي داشت: "خداوند! دوست دارم بدام بهشت و
جهنم چه شكلي هستند؟

خداوند آن مرد روحاني را به سمت دو در هدايت كرد و يكي از آن ها را باز كرد؛ مرد
نگاهي به داخل انداخت. درست در وسط اتاق يك ميز گرد بزرگ وجود داشت كه روي آن
يك ظرف خورش بود؛ آن قدر بوي خوبي داشت كه دهانش به آب افتاد

افرادي كه دور ميز نشسته بودند بسيار لاغر مردني و مريض حال بودند. به نظر قحطي زده
مي آمدند. آن ها در دست خود قاشق هايي با دسته بسيار بلند داشتند كه اين دسته به بالاي
بازوهايشان وصل شده بود و هر کدام از آن ها به راحتي مي توانستند دست خود را داخل
ظرف خورش ببرند تا قاشق خود را پر كنند. اما از آن جايي كه اين دسته ها از بازوهايشان
بلند تر بود، نمي توانستند دستشان را برگردانند و قاشق را در دهان خود فرو ببرند
مرد روحاني با ديدن اين صحنه و بدبختي و عذب آن ها غمگين شد. خداوند گفت: "تو جهنم
ديدي!"

آن ها به سمت اتاق بعدي رفتند و خدا در را باز كرد. آن جا هم دقيقاً مثل اتاق قبلي بود. يك
ميز گرد با يك ظرف خورش روي آن، كه دهان مرد را آب انداخت
افراد دور ميز، مثل جاي قبل همان قاشق هاي دسته بلند را داشتند. ولي به اندازه كافي قولي و
تپل بوده، مي گفتند و مي خنديدند. مرد روحاني گفت: نمي فهمم

خداوند جواب داد: «ساده است! فقط احتياج به يك مهارت دارد. مي بيني؟ اين ها ياد گرفته اند
". كه به همدیگر غذا بدهند در حالي كه آدم هاي طمع كار تنها به خودشان فكر مي كنند

[reply](#) | [flag](#) *